

پیش‌درآمدی بر شناخت سبک ادبی ابوالعلاء المعری و شاعر قرن چهارم هجری

■ جواد دامادی

دانشجوی دکتری رشته ادبیات عرب دانشگاه تربیت مدرس □ □

■ صادق آیینه‌وند

استاد گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس □ □

تاریخ دریافت: ۷۷/۶/۱، تاریخ پذیرش: ۷۷/۱۲/۸

چکیده

بررسی و کاوش ابعاد پنهان شخصیت‌های برجسته تاریخ و ارائه چهره‌ای روشن و بی‌غبار از آنها، ضرورتی انکارناپذیر است، بویژه در خصوص شخصیت‌های بزرگی که به دلیل اتهامات اعتقادی در طول تاریخ از دو جهت با اجحاف و ستم روبه‌رو شده‌اند؛ یکی از سوی معنقدانی که موجبات مهجوری آثار این بزرگان را فراهم کرده‌اند؛ دیگر از طرف کسانی که از این شخصیت‌ها به عنوان بهانه و توجیهی برای بی‌مبالاتیها و کاستیهای اعتقادی خود استفاده کرده و به تصور خود پناهمگاهی امن و مطمئن پیدا کرده‌اند. یکی از این شخصیت‌ها، ابوالعلاء المعری است که به علت درک نامناسب از سبک و شیوه ادبی او، در مظان اتهاماتی در زمینه‌های اعتقادی قرار گرفته است. مقاله حاضر برای رفع این اتهام، نظر خود را به سبک و شیوه شاعر مورد نظر معطوف داشته و به این ترتیب سبک او را در قالب عادت سنئیزی، سنت‌گریزی و واقع‌پردازی ارزیابی کرده است. واقع‌پردازی که جوهره اصلی آن حقایق مقدسی است که شاعر به آن باور دارد. آن شیوه به اختصار چنین است: که شاعر در ذهن و درون خود به حقایقی که محصول عمری ایمان و تجربه اوست، سخت پایبند است و اوج آن را در حیات آکنده از زهد و صیانت نفس، در برابر همه گواهان تاریخ نشان داده است. بنابراین، اعتقاد به این حقایق را از لابه‌لای سخنانش بخوبی می‌توان دریافت. اما همان



حقیقی که در جهان خارج و در عینیت جامعه به صورت واقعیات و عادات وارونه درآمده در آثار او طرح، رد و تقبیح آنها حضور گسترده و برجسته‌ای یافته‌اند. همین مسأله باعث شده است تا مورخان و منتقدان تصویری از ایشان ارائه دهند که چهره واقعی شاعر نیست.

کلید واژگان: ابوالعلاء المعری؛ سبک و شیوه؛ شاعر

۱- مقدمه

ابوالعلاء المعری یکی از شاعران و متفکران بزرگ قرن چهارم هجری است^۱؛ شاعری که شخصیت و سبک ویژه او در سخنوری، داوریهای مختلف و گاه متضادی را در بین نقادان و مورخان برانگیخته است. با وجود سخنان زیاد درباره سبک شعرا در میزان نقد و اختلاف نظر در تعریف و حد آن، اما در خصوص منشأ شکل‌گیری، آن دیدگاهها تقریباً به هم نزدیکند. برخی عوامل مؤثر در شکل‌گیری آن را خصوصیات ذاتی، روانی و شخصیت شاعر دانسته و بعضی دیگر عوامل محیطی، طبیعی و تاریخی را در تکوین سبک، مؤثر شمرده‌اند. صرف‌نظر از منشأ، به طور کلی سبک شعر علاوه بر چگونگی کاربرد اجزا و مواد مختلف، نمایانگر تأثیر شخصیت شاعر و استقلال هنری او و نیز تأثیر محیط طبیعی و اجتماعی زندگی شاعر است. بنابراین، عوامل مؤثر در ایجاد سبک خاص شاعر عبارت است از: احوال نفسانی فردی، محیط اجتماعی و طبیعی^۲. البته باید توجه داشت که این شاعران بزرگ و شهیر با داشتن سبک و شیوه خاصی برای بیان مقاصد خود، تاریخ یک ملت را تشکیل می‌دهند اما شعرای مقلد در این چهار چوب نمی‌کنند. شایان ذکر است که برخی از این شیوه‌ها شناخته شده‌اند اما برخی دیگر هنوز جای بحث و کاوش فراوان دارند. یکی از شاعران بزرگ تاریخ گذشتہ ما - که برای ارزیابی و شناخت او، کالبد شکافی ابعاد سبک او را می‌طلبید تا نقدها و داوریه‌ها درباره او تصحیح و تعدیل کند - ابوالعلاء المعری است.

الف. همه مورخان و ناقدان - از متقدمان و متأخران - در بیشتر خصوصیات ابوالعلاء نظیر، علم و اطلاع، ادب و نبوغ سرشار، حافظه فوق‌العاده، ذوق بی‌بدیل و لطف طبع و بیان روان او اتفاق نظر دارند. درخشش این خصایص در وجود و آثار او چنان است که تا کنون کسی جرأت انکار آن را پیدا نکرده است. اما در خصوص دین، ایمان و اعتقاد او، اختلافات عمیق و غیرقابل جمعی بین آنها مشاهده می‌شود. گروهی او را از زنداقت اسلام^۳، بعضی به عنوان متفکری شکاک^۴ و جمعی او را معتقد به جبر^۵ معرفی کرده‌اند؛ عده‌ای او را بدبین، برخی تابع براهمه در اثبات وجود صنایع، انکار پیامبران، تهریم ذبح و ایدای حیوانات^۶ و سرانجام گروهی دیگر او را از پیروان مذهب باطنی و جزء باطنیان دانسته‌اند^۷؛

۱. در سال ۳۶۲ ه. در معرة النعمان حلب به دنیا آمده و در سال ۴۲۹ ه. همان جا وفات یافته است.

۲. برای همین سبک و شیوه شاعرانی که در محیطهای آب و هوایی و جغرافیایی گوناگون زندگی کرده‌اند، باهم متفاوت بوده است.

۳. ر.ک. [۱]، ص ۱۰۸.

۴. ر.ک. [۲]

۵. ر.ک. [۳]

۶. ر.ک. [۴]

۷. ر.ک. [۱]، ص ۱۰۳.

با انصاف ترینشان گفته‌اند: «در جوانی به خاطر غرور نیوخ، به شرایع با دیده استخفاف نگریسته، سپس توبه کرده و خود را اصلاح نموده است^۹؛ بعضی او را جامع تناقضات، ایمان و کفر و پرهیز و زندقه به حساب آورده‌اند. از این رو کتابهای تاریخی-ادبی، تصویری از ابوالعلاء را در خصوص ایمان و اعتقاد او به نمایش می‌گذارند که در قیاس با قالب‌بندی سبکش، کاملاً غیر واقعی است. حتی با توجه به شیوه بیان دشوار و هنرنماییهای شاعر در به کارگیری تعابیر و لغات مشکل، احتمالاً مورخان و تذکره نویسان بزرگی چون یاقوت^{۱۰}، سبکی^{۱۱} و ابن جوزی^{۱۲} - به خاطر این ویژگی - زحمت مراجعه و امعان نظر در آثار او را به خود نداده و آنچه را که شنیده یا در اسنادی غیر از کتابهای شاعر دیده‌اند، ضبط کرده‌اند در حالی که شواهد آنها در آثار ابوالعلاء مشاهده نمی‌شود.

ب. در واقع اگر بعضی از اشعار شاعران خوب کاویده و در میزانهای دینی و کلامی سنجیده شوند، جز به کفر و انکار دلالت نمی‌کنند^{۱۳} حال آن که معمولاً به دلیل ویژگیهای شعری و احساسات شاعرانه، حتی متشرعان هم با تسامح از کنار آن می‌گذرند. اما این مسأله در مورد ابوالعلاء نادیده گرفته شده است و حتی برخی تلاش کرده‌اند با خارج دانستنش از حد شعر، او را در زمره شعرا به حساب نیاورند و به این ترتیب، هیچگونه اغماضی درباره او روا ندارند. از جمله ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود موضوعاتی درباره احکام شعر، شیوه تنظیم و جایگاه آن نزد عرب بیان کرده است و می‌گوید: «لا یکنی فیه ملکه الکلام العربی علی الاطلاق، بل یحتاج بخصوصه الی تلطف و محاولة فی رعایة الأسالیب التي اختصت العرب بها و استعمالها»، سپس تعریف عروضیان را در باب شعر - که آن را کلام موزون و مقفی می‌دانند - ناکافی دانسته است و می‌گوید: «الشعر هو الکلام البلیغ المبني علی الاستعارة و الاوصاف، المفصل باجزاء متفقه فی الوزن و الروی، مستقل کل جزء منها فی غرضه و مقصده عما قبله و بعده، الجاری علی اسالیب العرب المخصوصة به»، سپس بعد از تشریح نظریه خود می‌گوید: «و بهذا الاعتبار کان الكثير ممن لقیناه من شیوخنا فی هذه الصناعة الأدبية یرون ان نظم المتنبي و المعری لیس هو من الشعر فی شیء لانهما لم یجرا علی اسالیب العرب...».

در ادامه می‌گوید: «انهم یعیبون شعر المتنبي و المعری لعدم النسج علی الاسالیب العربیة فکان شعرهما کلاماً منظوماً نازلاً عن طبقة الشعر...».

۹. ر.ک. [۵]

۹. ر.ک. [۶]

۱۰. ر.ک. [۷]

۱۱. ر.ک. [۱]، ص ۱۰۸.

۱۲. همانند آیات زیر از حافظ:

بیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید بدست عالمی دیگر نباید ساخت وز نو آدمی یکی از پایه‌های کلام دینی آن است که خداوند جهان را بر اساس عدل و برپایه حکمت آفریده است. هرگونه نظری با مفهوم برجیده شدن نظام این عالم یا معیوب و خطا فرض کردن آن در مقیاس کلام، سخنی ملحدانه است. یا بیت زیر از «ابن هانی» در مدح «المعز بالله فاطمی»

ما شئت لا ما شاءت الاقدار فسا حکم و انت الواحسد الفهار

(دیوان ابن هانی، دار صادر بیروت ص ۱۴۷)

بدون تردید این سخن شرک‌آمیز است زیرا در آن اوصاف اختصاصی خداوند به غیر نسبت داده شده است.



البته نظریه فوق با اجماع علما منافات دارد زیرا در تعریف شعر گفته است «هو الکلام البلیغ» که این درست نیست و بسیاری از قصاید از جمله معلقات - که از عیون و شاهکارهای صناعت شعر به شمار می‌روند - شامل اقواء، اصراف، غرابت، مخالفت قیاس و ... می‌باشند. این موارد با شروط بلاغت همخوانی ندارد و علمای قدیم و جدید در استحکام معلقات به عنوان عیون شعر عربی اتفاق نظر دارند. عبارت «المبنی علی الاستعارات و الاوصاف» نیز نمی‌تواند صحیح باشد زیرا بسیاری از اشعار شاعران خالی از استعاره و توصیف‌اند. اما بدون تردید برخی از آنها در زمره زیباترین اشعار به شمار می‌روند. همچنین عبارت «الجارى علی اسالیب العرب المخصوصة به» نادرست است زیرا بر اساس این تعریف، شعر در هر دوره‌ای باید از الفاظ، اوزان، نوع خیال و اغراض گذشتگان تقلید کند و از یک رویه واحد پیروی نماید. اما این چهارچوب خود باعث انجماد ذهن و بازداری از نوآوری می‌شود. بنابراین در میان آرای ادبا و بزرگان تاریخ ادب مبنی بر ناموری و سرآمدی ابوالعلاء در عرصه شعر، به این رأی واحد ابن خلدون نمی‌توان توجه داشت.^{۱۳}

۲- اهداف مقاله

در مقاله حاضر تلاش بر این است تا:

الف. نظر به تعریف به دست آمده از شعر، صفت شاعری ابوالعلاء روشن و ثابت شود؛
ب. با توجه به یکی از ویژگیهای منحصر به فرد سبک شاعر، به سؤالات و ابهامات موجود در خصوص شخصیت رمزآلود این شاعر فرزانه، پاسخ در خور داده شود.

اگر چه عوامل دیگری نیز در ایجاد این ابهامات دخیل بوده‌اند مانند: عادت ستیزی شاعر، بی رغبتی او به مدح و مصاحبت صاحبان قدرت، بی اعتنایی به آنچه که در زمان او به نام ارزشها و هنجارهای مثبت حاکم بوده‌اند، نقد و تقبیح شاعرانی که به مدد شعر ارتزاق می‌کردند و نبوغ و گستردگی تواناییهای علمی، هنری و ادبی او که خود باعث برانگیختن دشمنی حاسدان و رقیبان بوده است. شایان یادآوری است که هر کدام از اینها می‌تواند موضوعات پردامنه و مستقلی باشد از این رو بسط آنها از حوصله مقاله حاضر خارج است.

در ضمن باید افزود که غیر از متقدمان، ناقدان متأخر نیز اهتمام وافری در خصوص ترسیم واقعیت شخصیت شاعر داشته‌اند اما هر کدام از یک زاویه معین به موضوع نگریسته‌اند، بنابراین کمتر توانسته‌اند واقعیت شخصیت ابوالعلاء را آن گونه که به حقیقت نزدیکتر باشد، عرضه کنند.

برخی چون طه حسین، ادیب بزرگ معاصر مصری^{۱۴}، معروف الرصافی، شاعر و ادیب شهیر عراقی^{۱۵}، بیشتر پندارهای خود را در وجود ابوالعلاء جستجو کرده‌اند. همچنین بعضی از نویسندگان و محققان دیگر که در زندگی و آثار شاعر به بررسی و چالش پرداخته‌اند، بیش از طرح و بررسی افکار

۱۴. ر. ک. به: تجدید ذکری ابی العلاء - صوت ابی العلاء، [۹]

۱۳. ر. ک. [۸]، ص ۵۷۷.

۱۵. ر. ک. [۱۰]

او، در پی تثبیت و مشابه یابی باورهای خود از میان بزرگان و جستجوی پندارهای خویش، در وجود شخصی دیگر بوده‌اند. اگر چه افراد دیگری نیز بی طرفانه به موضوع پرداخته‌اند، اما در صدد پاسخگویی به این سؤالات و ابهامات نبوده‌اند.^{۱۶}

برای دستیابی به اهداف این گفتار ابتدا توضیح مختصری درباره شعر، ریشه و پیدایش آن لازم است تا ببینیم آیا می‌توان ابوالعلاء را در زمره شاعران قرار داد یا خیر؟ پیش از هر چیز توجه به این نکته ضروری است که شعر از دیر باز مظهر حیات عقلانی، میدان عرضه نتایج فکر و قریحه و محرک‌ای برای صاحبان فصاحت و بلاغت و زبان آوران در جوامع مختلف بویژه در میان قوم عرب بوده و پیوسته با بروز تحولات اجتماعی، سیاسی و مذهبی دستخوش تحول و احياناً تکامل بوده است. از آنجا که شعر دریایی بی انتهاست بهیچ روی معانی، مقاصد و ابعاد آن قابل تحدید و تمام شدنی نیست و مایه و صور خیال پیوسته در حال ریزش بوده‌اند و خواهند بود.^{۱۷} اگر چه برخی از مورخان و محققان در این زمینه آرای افراط آمیزی بیان کرده‌اند از جمله این نظریه: «که بابتی از ابواب شعر باقی نمانده است؛ مگر اینکه شعرای اوایل (دوره قبل از ظهور اسلام) آن باب را گشوده‌اند»^{۱۸} اما حقیقت مطلب این است که به قول ابو تمام، شاعر نامدار عرب، «شعر بارانی است که از عقلمها سرچشمه می‌گیرد»^{۱۹} و انتها و پایانی برای آن متصور نیست». و همچنین به قول ابوالعلاء:

«و اِنْسِي و اِن كُنْتُ الْاٰخِرَ زَمَانُهُ لَآتٍ بِمَالَم تَسْتَطِيعُهُ الْاَوَائِلُ»^{۲۰}

یعنی: گر چه من از حیث زمان حیات متأخرم، اما خالق عناصر جدیدی از سخن و معنی هستم که پیشینیان از خلق آن ناتوان بوده‌اند.

۳- تعریف شعر

به دلیل طبیعت خاص شعر و با وجود مباحث طولانی ادبا، فلاسفه و منطقیان در تعریف و تحدید آن، تا کنون تعریفی بیانگر مدلول دقیق شعر به دست نیامده است زیرا طبیعت شعر، حس و انفعال نفسانی شاعر به همراه تفاوت‌های بیشمار در روح، روان و احساس شعرای مختلف می‌باشد. بدیهی است که آن همه تفاوت و سرکشی در چهار چوب یک تعریف نمی‌گنجد. مطالعه اشعار بدیع و منحصر به فرد، این باور را در انسان ایجاد می‌کند که شعر پدیده‌ای برخوردار از صفات ویژه حیات است و چنان می‌نماید که احساس و شعور دارد. گاهی شعر، امیدوار و امیدبخش است؛ گاهی خود به درد می‌آید و درد می‌آفریند؛ عشق می‌ورزد و به حیرت و تحیر می‌افتد؛ می‌اندیشد و تعقل می‌ورزد و این همه از مهمترین خصایص زندگان است. بنابراین، شعر زنده، شعری است که وقتی انسان معانی آن را در

۱۶. البته کارهای خوب و بی طرفانه دیگری در این زمینه انجام گرفته است. مانند کتاب الجامع فی اخبار ابن العلاء المعری و آثار از محمد سلیم الجندی و کتاب ابوالعلاء و ماله از عبدالعزیز المیمنی الراجکونی هندی و کتاب ابوالعلاء المعری از هنری برلین و همچنین کتاب ابوالعلاء حکیم الممره از دکتر عمر فروخ که در جای خود قابل استفاده و ارزشمندند.

۱۸. ر.ک. [۸]، ص ۵۳۷.

۱۷. ر.ک. [۱۱]، ص ۱۹۹.

۲۰. ر.ک. [۱۲]، ص ۵۶ و [۹].

۱۹. ر.ک. [۱۱]، ص ۱۹۹.



می‌یابد احساس می‌کند این شعر نه صورتی از رنج، عشق و حیرت است، بلکه خود شعر رنجور است؛ نه تنها عشق می‌ورزد بلکه متحیر و دارای طبیعت درد، عشق و تحیر است. آن هنگام که قطعه‌ای شعر در برابر ذهن انسان فقط صورتی از درد و عشق را ترسیم می‌کند، مانند مرده‌ای، البته زیبا و پر نقش و نگار. اما بدون روح و حیات است.

شعر زنده و حیاتبخش - قسمت عمده اشعار ابوالعلاء دارای چنین ویژگی هستند - گاهی انسان را در برابر حکیمی غرق در افکار، گاهی در برابر عاشقی آشفته حال، گاهی متفکری متحیر و... قرار می‌دهد.

اگر چنین قدرتی در آن نباشد بیشتر به حباب روی آب می‌ماند که جز حیات آنی و تمتع زودگذر کسی را نصیب نمی‌دهد.

با وجود این آنچه تا کنون از شعر شعرا دیده‌ایم کمتر از درآمیختن شعر با این مقاصد حکایت می‌کند و اگر همچنین باشد، کمتر دیده‌ایم در اینگونه اشعار، شعر و تفکر چنان بیامیزد که از سویی لطافت و حیات شعر از بین نرود، از سوی دیگر شأن، منزلت تفکر و اندیشه پایین نیاید. در این خصوص، جز مواردی نادر، قسمت عمده آن را نزد ابوالعلاء می‌یابیم. به همین دلیل، آنجا که ابن خلدون ابوالعلاء را از جرگه شعرا بیرون می‌داند احساس او را بسادگی می‌توان درک کرد. زیرا ابن خلدون در خصوص آنچه که از شعر شاعران خوانده یا شنیده است، این آمیزش شکفت‌انگیز را ندیده یا بسیار کم دیده است. بنابراین نتیجه‌گیری او، خارج دانستن اشعاری از این دست، از حد شعر می‌باشد.^{۲۱}

ابوالعلاء المعری از عهده آنچه که ما آن را شعر بدیع می‌نامیم، بخوبی بر آمده است. شعر بدیع به معنای ایراد سخن و معنای لطیف به صورت سهل ممتنع، نوآوری و ابداع شیوه جدید غیر معمول و معهود برای گذشتگان است. بارزترین راه برای شناخت شعر بدیع در آثار ابوالعلاء، بررسی اغراض و مقاصد شعر در دوران قبل از ایشان و مقایسه آن با شعر اوست. قبل از او اغراض شعر به مدح، هجو، غزل، رثاء و نسیب منحصر بود که هر یک روشهای شناخته شده‌ای داشته‌اند، به عنوان نمونه مرثیه‌سرایی یا رثاء در آثار شاعران قبل، حتی بعد از ابوالعلاء شامل ذکر اندوه، بیتابی بر فقدان متوفی و ذکر محاسن و مناقب او در قالبی زیبا با معانی لطیف و حزن انگیز است. ابوالعلاء در مرثیه خود، ضمن حفظ همه این وجوه، صورتهای زیبایی از تشبیه، استعاره، خیال و نکات نادری از حکم، امثال و فلسفه حیات و تاریخ را به صورت بدیع و بی‌سابقه بر این غرض شعری افزوده است. مرثیه ابوالعلاء اگر بخوبی تجزیه و کاویده شوند، هرکدام همانند تصویری بدیع با تاروپود آراسته، با فراز و فرود شکفت‌انگیز در کلماتی موجز، سهل و روان است. نگاهی گذرا به یکی از مرثیه‌های معروف ایشان - در رثای ابوحمزه حسن بن عباد - نتوخی فقیه حنفی - برای توجه به این نکته کافی است. این قصیده که حدود پنجاه بیت است با این مطلع شروع می‌شود:

غَيْرُ مُجْدٍ فِي مَلَّتِي وَ اعْتِقَادِي نوح باک و لاترتم شاد^{۲۲}

ابیاتی از این قصیده نشان می‌دهد نوحه سرایی، گریه، نغمه‌سرایی و آواز خوانی به علت بی‌فایده بودن شاعر یکسانند. صدای کسی که خبر مرگی را می‌دهد مانند صدای کسی است که خیر ولادت مولودی را می‌دهد زیرا نهایت محتوم و سرنوشت در هر کدام یکی است. سپس درباره آواز کبوتر سؤال می‌کند که آیا او با شادی، نغمه زندگی می‌خواند یا از اینکه زندگی روبه نابودی است با اندوه می‌گرید؟ سپس هشدار می‌دهد که سرنوشت هر انسانی بعد از حیات به سمت نابودی، بعد از عزت به سمت ذلت و بعد از فراخی به سمت تنگناست؛ این سرنوشت گذشتگان و سرنوشت کسانی است که در زمان حال می‌زیند؛ همچنین سرنوشت آیندگان نیز همین خواهد بود. تا تحمل مصایب از دست رفتگان و همچنین مصیبت مرگ برای زندگان آسان شود، البته با شیوه‌های دلپذیر و بی‌سابقه می‌گوید:

صاح هذی قبروتنا ما تملأ للرحب فأيمن القبور من عهد عاد
خَفَّفِ الْوَطْئَةَ مَا اظنُّ اديم الارض إلا من هذه الاجساد
و فسيبُ بنا و إن قدم العهد هوان الأباء و الاجداد
سير إن اسطعت في الهواء رويدا لا اختيالاً على رفات العباد
رُبُّ لحد قد صار لحداً مراراً ضاحك من تزاحم الاضداد
و دفنين على بقايا دفين في طویل الازمان و الأباد

اگر نسبت به بد عهدی ایام، گذشت سالیان دراز بر این کره خاکی، شمار زیاد انسانهایی که مرده و تبدیل به خاک شده‌اند و دیارشان خراب و ویران شده است تردید داشته باشی:

فأسأل الفرقدين عمن أحسنا من قبيل و أنسا من بلاد
كُم أقاما على زوال نهار و أنسا المدلج في سواد

بعضی از حکمای قدیم، زندگی را به حرکت و حرکت را به تعب و رنج تعبیر کرده‌اند^{۲۳}. ابوالعلاء از این دو مقدمه، قیاسی منطقی از شکل اول ساخته و نتیجه گرفته است که «الحياة تعب»؛ در ادامه اضافه می‌کند که شادی انسان در ساعتی که مولود به دنیا می‌آید با همه بزرگی‌اش، معادل لحظه‌ای از غم و اندوهشان هنگام مرگ او نیست، سپس می‌افزاید، برای انسان دو زندگی وجود دارد:

الف. زندگی پیش از مرگ که ناجاودانه است؛

ب. زندگی پس از مرگ که بیداری حقیقی و زندگی ابدی در عرصه جزا و پاداش است.

مرگ در بین این دو نوع زندگی، خوابی است که مایه آسایش جسم از رنج و زحمت دوران حیات پیش از مرگ می‌شود. ابوالعلاء این معانی را در ابیات زیر به صورت بدیع و موجز بیان کرده است:

تعبُ كلَّها الحياة فما اعجب إلا من راغب في ازیاد
إن حزننا في ساعة الموت اضعاف سرور في ساعة الميلاذ
خلق الناس للبقاء فضلت أمة يحسبونهم للنفاد

۲۲. (شایان یادآوری است که ابیات این قصیده به خاطر شهرت آن و به دلیل رعایت اختصار و برخلاف روش این مقاله در بخشهای دیگر به طور مستقیم ترجمه نشده است).

۲۳. ر.ک. [۱۳]



سپس شاعر چنین احساس می‌کند که بتنهایی قادر به اظهار حزن، نوحه سرایی و گریه برای متوفی به خاطر بزرگی مصیبت نیست. بنابراین از کبوتر، در اجرای این امر خطیر یاری می‌خواهد زیرا کبوتر به حفظ دوستی و وفا شهرت دارد. عربها «هدیل»^{۲۴} را نام کبوتری در دوران نوح می‌پندارند که یکی از پرندگان شکاری آن را شکار می‌کند. در واقع از آن زمان، آوازخوانی هر کبوتری نوحه سرایی برای هدیل است و از این رو به آواز کبوتر «هدیل» گفته می‌شود. اما ابوالعلاء از نوحه سرایی کبوتر راضی نیست زیرا طوقی که بر گردن اوست نوعی زینت و آرایش است که با ظاهر حزن‌انگیز منافات دارد. بنابراین از او می‌خواهد که طوق را از گردن باز و لباس سیاه بر تن کند، سپس همراه با او به نوحه سرایی بپردازد.

در ادامه شاعر وارد مرحله ذکر اوصاف و فضایل متوفی می‌شود و او را به عنوان فقیه، حنفی، خطیب، بلیغ، راوی حدیث، ناسک و مجتهد در کشف حقایق علمی، غیر وابسته به ظواهر، زاهد و کناره‌گیر از لذایذ دنیوی توصیف می‌کند. به دلیل جلال و منزلت متوفی و کثرت عزاداران می‌خواهد مردم او را با اشکها غسل دهند؛ با اوراق مصحف شریف تکفین کنند؛ نعش او را با قرآن و تسبیح و نه با گریه و ذکر مناقب تشییع و آنگاه در قلوب خود دفن کنند.

ناگهان حزن شاعر فروکش می‌کند؛ عنان احساس را به دست می‌گیرد؛ به سوی خردورزی می‌گراید و در فرودی دیگر، می‌گوید غم و اندوه بی فایده است؛ هر کوششی در یافتن چاره برای دفع مرگ، امری بی حاصل است و چه بسا حزن بیشتر؛ انسان را به سمتهی بکشاند که با عقل و حکمت مغایر است. برای اثبات آن، داستان حضرت سلیمان (ع) را مثال می‌زند که روزی نماز عصر سلیمان (ع) به دلیل سرگرم شدن با اسبان و ستوران قضا شد و بدین خاطر بسیار اندوهگین گردید؛ از شدت حزن شروع به زدن گردن اسبانی کرد که باعث فوت نمازش شده بودند. سپس ابوالعلاء برای تخفیف حزن خود و اطرافیان متوفی اشاره می‌کند که حتی ستاره زحل، مریخ و ثریا نیز از مرگ خلاصی ندارند؛ آنها هم متلاشی خواهند شد و هر آنچه در دنیا هست رو به زوال و نابودی است.

كُلُّ بَيْتٍ لِيَلْهَمَ مَا تَبْتَنِي الْوَرَقَاءُ وَالسَّيِّدُ الرَّفِيعُ الْعِمَادُ

عاقل کسی است که بدانند رو به نابودی است و از دنیا باید به همان مقداری بسنده کند که دفع ضرر و آسیب را میسر سازد.

و الْفَتَى ظَالِعًا وَبَكْفِيهِ ظَلَمٌ
بَانَ أَمْرُ الْإِلَهِ وَاخْتَلَفَ النَّاسُ
وَالَّذِي حَارَتِ الْبَرِيَّةُ فِيهِ
وَاللَّيْبُ اللَّيْبُ مِنَ لَيْسَ
السَّدْرُ ضَرْبَ الْأَطْنَابِ وَالْأَوْتَابِ
فَدَاعٍ إِلَى ضَلَالٍ وَهَادِ
حَيَّوَانٍ مَسْتَحْدَثٍ مِنْ جِمَادِ
يَفْتَرُّ بِكُونِ مَصِيرَةٍ لِلْفَسَادِ^{۲۵}

انسان، با خواندن این قصیده نغز و نادر و دانستن مقاصد آن که به فلسفه زندگی، حیات بعد از مرگ؛ معانی دقیق و اشارات لطیف آن؛ حوادث تاریخی و معطوف است و به قدرت شاعر در تصرف

الفاظ، معانی، تسلسل مفاهیم، معانی ابتکاری و تصاویر زیبا آن هم در یک مقصد واحد، رثاء، نظر می‌کند و با نگریستن به تعبیه معانی بلند در قالبهای موجز و سهل؛ رعنائی کلمات، پیوستگی و هماهنگی و فراز و فرود شگفت‌انگیز و آراستگی تار و پود قصیده؛ بدون تردید آن را پدیده‌ای بدیع، نادر و درّی درخشان بر پیشانی شعر و ادب می‌یابد. بنابراین اگر شعر ابوالعلاء را بدیع می‌نامیم، راه اغراق نپیموده‌ایم. به قول یکی از ادبای بزرگ معاصر مصری، عباس محمود عقاد^{۲۶}، کسی که شعر را در تعریف محدودی محصور کند، همانند کسی است که زندگی و حیات را در چهارچوب محدودی زندانی گرداند. بنابراین بسیار تنگ نظرانه خواهد بود اگر معیار درجه‌بندی شعر و شعرا را به چهارچوبهای خشک و منجمد تعریف شعر مندرج در کتب عروض و قافیه محدود بدانیم و یا حتی فراتر از آن، همچون ابن خلدون رسوم و شیوه‌های حاکم بر شعر عرب در عصر جاهلیت را - با اهداف و مقاصد قدیمی و محدودش - مقیاس ارزیابی شعر قرار دهیم^{۲۷}. از این رو، بدون پرداختن به اجزای مختلف مقیاسهای شعری باید یادآور شد که ابوالعلاء علاوه بر ویژگیهای منحصر به فرد، شاعری بزرگ بوده است. بنابراین هر نوع قضاوت شایسته‌ای در خصوص سخن شاعران بویژه نوآفرینان، درباره‌ی ابوالعلاء نیز سزاوار است. اما برای تشریح بیشتر موضوع باید برخی از جزئیات معمول در قیاس اشعار را، بویژه آنچه در کتب نقد قدیم پنهان مانده است - یادآور شویم تا کمترین شبهه و خللی در مقام شاعری ابوالعلاء باقی نماند. این جزئیات، به قیاس هر کدام از علمای سخن‌شناس و نمونه‌هایی از اشعار شاعر طبق این موازین معطوف است. بعضی از علمای سخن سنج فقط رعایت وزن و قافیه، برخی رعایت لفظ و معنی، بعضی استعمال به جای تشبیه و استعاره و برخی دیگر به کار بردن الفاظ در جایگاه مناسب را اساس شعر دانسته‌اند؛ اما برخی ایراد معانی جدید را از ارکان و مبانی زیبایی و درجه‌بندی اشعار بر شمرده‌اند. به این ترتیب، به نمونه‌هایی - بر اساس این قیاسها - برای رفع هر نوع ابهام اشاره می‌کنیم.

الف. وزن و قافیه: در خصوص شناخت و استعمال وزن و قافیه میان شعرای عرب، در حقیقت کسی با ابوالعلاء برابر نیست؛ او همانطور که در مقدمه دیوان لزومیات آورده است، نه تنها میزان تسلط و تعهد خود را به پایبندی بر وزن، قافیه و روی بلکه برتر از موارد جایز در این صنعت را به نمایش در آورده است^{۲۸} (لزوم مالایلم^{۲۹})، برای اثبات آن نگاهی گذرا به دیوانهای شعری او کفایت می‌کند اما با وجود فراوانی اشعار به جای مانده از او، نمونه‌ای که مغلّ وزن و استحکام شعر باشد، مشاهده نمی‌شود.

ب. نهادن الفاظ در جای مناسب خود: میان اشعار او بخش گسترده‌ای از ابیات با کاربرد ویژه کلمات وجود دارد که کسی نمی‌تواند میان لغات، لفظی بهتر و مناسبتر از آن برای ایراد معانی مورد

۲۶. ر.ک. [۱۴]، ص ۵۳۷.

۲۸. ر.ک. [۱۴]

۲۸. ر.ک. [۱۵]

۲۹. شاعر بدین جهت اسم دیوان را «لزومیات یا لزوم مالایلم» نهاده است که رعایت سه چیز غیر لازم در شعر را بر خود تکلیف کرده است:

الف. روی قصائد بر اساس جمیع حروف بنا نهاده شده است

ب. التزام آوردن روی در تمام حروف معجم با حرکات کسر و فتح و ضمّ و سکون

ج. التزام هماهنگی بعضی از حروف به همراه روی که در شعر لزومی ندارد.



نظر شاعر بیابد؛ مانند بیت زیر:

تَقُولُ الْهِنْدُ: أَدَمُ كَانَ قَبْلًا^{۲۰} لَنَا فَسَرَى إِلَيْهِ مُخَيَّبُوه^{۲۱}

یعنی: عالمان مذهبی هندیان می‌گویند: آدم در اصل بنده و فرمانبردار ما بود تا اینکه شیاطین مخفیانه به او دست یافتند و او را نسبت به مولای خود بی‌اعتنا کردند.^{۲۲} در این بیت کلمه مُخَيَّبُوه به کار رفته با مفهوم کسانی که عبد و برده دیگری را بفریبند و فاسد گردانند؛ در مقابل، استفاده از کلمه قَن با مفهوم برده در خور توجه است زیرا در میان لغات، با وجود کثرت نمی‌توان واژه دیگری یافت که درست در جای این آرازه و معنی بنشیند. همینطور است در جای دیگر:

تَكَادُ سَوَابِقُ حَمَلْتَهُ تُغْنِي عَنِ الْأَقْدَارِ صَوْنًا وَ ابْتِذَالًا^{۲۳}

یعنی: نزدیک است اسبان تیزکی که حامل اویند در سرعت و فرود آمدن ناگهانی بر سر دشمن در هر دو حالت صون و ابتذال - در حالت ضبط نفس، ذخیره نیرو و در حالت دویدن - مانند تقدیر الهی باشند. در اینجا خیل اسبان را در سرعت هدف گیری - در دو حالت صون و ابتذال - به قدر تشبیه کرده است. یعنی اگر بر قومی به دست ممدوح چیزی مقدر باشد، این اسبان با سرعت (قدر - تقدیر) به آن قوم می‌رسند و کارشان را یکسره می‌کنند.

در بیان صون و ابتذال در این جایگاه همراه با ذکر سوابق یعنی اسبان تیز تک، حمل و اقدار توره و مراعاة النظیر بی‌مانندی وجود دارد.^{۲۴} برای روشن شدن بیشتر میزان هنرنمایی شاعر، شایان ذکر است که بیت فوق با توجه به معنای قریب و بعید صون و ابتذال دارای دو معنای مختلف و از نظر تناسب الفاظ بسیار زیبا و ماهرانه است. شاعر می‌گوید، اسبانی که ممدوح مرا حمل می‌کنند چنان تیز تک‌اند و سرعت عمل دارند که در هر دو حالت، چه بایستند و نیروی خود را برای فرو ریختن بر سر دشمن ذخیره کنند (صون) و چه بی‌پروا و بدون توقف بدوند (ابتذال) مانند تقدیر خداوندی‌اند که در تحقق آن تردیدی نیست. این معنای قریب (صون و ابتذال) با معنای سوابق (اسبان) متناسب است.

معنای دیگر این است که این اسبان مانند تقدیر خداوندی دوستان را از هلاکت و نابودی حفاظت می‌کنند و دشمنان را نابود می‌گردانند؛ این معنای بعید صون و ابتذال است که با اقدار به معنی قدر و تقدیر متناسب است.

ج. ایراد معانی جدید: معانی ابتکاری و بدیع در اشعار او فراوان است و به دو صورت به چشم می‌خورد - گروه اول: معانیی که با لطافت کم نظیر از علوم مختلف انتزاع می‌کند.

۲۰. قن: یعنی عبید؛ برده.

۲۱. مخیبوه، از خیب الرجل عبید غیره برگرفته شده بمعنی فاسد کردن و فریب دادن برده دیگران.

۲۲. ر.ک. [۱۵]، ج. ۳، ص ۶۰۵.

۲۳. ر.ک. [۱۲]، ص ۱۰.

۲۴. در ذکر «صون» و «ابتذال» توره وجود دارد. معنای نزدیک به ذهن صون در کتب لغت عبارت است از ذخیره و جمع کردن نیرو در اسب برای استفاده بهتر به هنگام نیاز با به معنی صیانت خود و حفظ توان برای حمله کارساز به هنگام حاجت و ابتذال به معنی عکس صون است. یعنی دویدن طولانی و خسته کردن خود. به همین دلیل به هر چیز کثیر الاستعمال مبتذل نیز گفته می‌شود. این معنای نزدیک به ذهن با دو لفظ سوابق و حمل مناسبت دارد اما معنای دور از ذهن صون تقدیری است که اولیا را از بدیها و خطرات محافظت و صیانت می‌کند. ابتذال یعنی دشمنان را مجازات کردن و زیر پا انداختن و این معنای دور از ذهن با کلمه اقدار متناسب است.

از علم ریاضی: سمانفر ضرب المئین و لم ازل بحمدک مثل الکسر یضربُ فی الکسر^{۳۵}
یعنی: تعدادی به قیاس ضرب صدگان در حمد و ثنائی تو، به علوّ و بلندی رسیدند؛ اما من در حمد و ستایش تو در مرتبه کسر در کسر (نقصان) باقی مانده‌ام.

از علم صرف: بت کالوا و بین یاء و کسر لایلام الرجال ان یسقطونی^{۳۶}
یعنی: مانند او و بین یاء و کسره شده‌ام بنابراین، مردم اگر مرا ساقط کنند ملامتی بر آنان نیست.

از علم نحو: تزوج ان اردت فتاة صدق کمضمر نعم دام علی الضمیر^{۳۷}
یعنی: اگر خواستی ازدواج کنی با دختری عقیف و صادق ازدواج کن که مانند فاعل (نعم) پیوسته مضمر و پوشیده باشد.

از علم عروض: کالبيت افرد لایطاء یدرکه و لاسناد و لافی اللفظ اقواء^{۳۸}
یعنی: مانند بیت واحد که نه ایطاء، نه سناد و نه اقواء داشته باشد (بی عیب و نقص) از مردم دوری می‌جویم.

از فقه: یا لیت آدم طلق امهم اوکان حرّما علیه ظهار^{۳۹}
یعنی: ای کاش آدم، مادر این مردم را طلاق می‌داد یا او را بنا به حکم ظهار بر خود حرام می‌کرد.

از منطق: اری الحی طلّ جنسا یشمل عالمی بانواعه، لاپورک النوع و الجنس^{۴۰}
یعنی: موجود زنده را جنسی می‌دانم که دنیا را با انواع خود پر کرده است. هم این نوع و هم این جنس ناخجسته باد.

از فلسفه: لیس اعتقادی خلود النجوم و لا مذهبی قدم العالم^{۴۱}
یعنی: جاودانگی ستارگان را باور نداشته‌ام و به قدیم بودن جهان ایمان ندارم.
دوم: آن گروه از معانی را که از محیط طبیعی و اجتماعی، از تجارب شخصی و از تاریخ و اخبار گذشتگان انتزاع می‌کند و تعبیراتی بدیع، شیرین و دل‌انگیز می‌آفریند:

و لویرجی مع الشکرء خیر لسا کان الاله بلاشریک^{۴۲}
یعنی: اگر بر شریکان امید خیری بود، خداوند بی شریک نمی‌بود.

و الشرّ یجلبه العلاء و کم شکا نَبأ علی ما شکاه قنبر^{۴۳}
یعنی: علوّ و بلندی همت، درد سر آفرین است، چه ناسازگاریهایی که علی (ع) از آنها شکوه می‌کند در حالی که قنبر، غلام او، چنین نمی‌کند.

ردت لطافته وحدة ذهنه وحش اللغات او انسا بخطابه

۳۶. ر.ک. [۱۵]، ج. ۲، ص ۵۷۷.

۳۵. ر.ک. [۱۵]، ص ۵۱۸.

۳۷. ر.ک. [۱۵]، ص ۵۵۸. در اینجا اشاره می‌کند به فاعل (نعم) از افعال مدح که اگر به وسیله تمیز تفسیر شود الزاماً مستتر است.

۳۸. ر.ک. [۱۴]، ص ۴۸. ایطاء: یعنی در یک بیت شعر؛ قافیه در هر دو مصرع یک کلمه واحد باشد؛ سناد: اختلاف حرکات ردیف در شعر مانند (زویبا - یرتقیبا)؛ اقواء: اختلاف اعراب قوافی که هر سه از معایب شعر محسوب می‌شوند.

۳۹. ر.ک. [۱۵]، ص ۲۶۵.

۴۰. ر.ک. [۱۵]، ج ۲، ص ۸.

۴۱. ر.ک. [۱۵]، ج ۲، ص ۴۷۸.

۴۲. ر.ک. [۱۵]، ج ۲، ص ۲۴۲.

۴۳. ر.ک. [۱۵]، ص ۲۴۶.



و النحل یجني المرمن نور الربی فیصیر شهدا فی طریق رضابه^{۴۴}

یعنی: لطافت طبع و تیزی ذهن او، لغات وحشی را به هنگام سخن گفتن مأنوس و دلنشین می‌گرداند مانند زنبور که مایع تلخ گل‌های بیابانها را می‌مکد و آن مایع تلخ با آب دهان او تبدیل به عسلی شیرین می‌شود.

در سخن ابوالعلاء نظیر این موارد بدیع فراوان به چشم می‌خورد که خود بوضوح دلیل بر شاعر بودن او است. اما شعر هرگونه تعریف شود علی‌رغم اهتمام ابوالعلاء به تنزیه، تهذیب شعر و استحکام آن و ذوق شدید او به تعابیر بلیغ، اشارات لطیف و معانی رقیق خیال انگیز، شعر او را لایه‌ای از فخامت و غموض تأمل انگیزی پوشانده است و در این خصوص جز بصیرت یافتگان به دقایق شعر و معانی، اوج زیبایی آن را درک نمی‌کنند. شاید همین مسأله باعث شده است که بعضی بپندارند او بیشتر از کلمات و تعابیر غریب و نامأنوس بهره جسته است. اما همه واقعتاً چنین نیست اگر چه دور از آن هم به نظر نمی‌رسد زیرا ممکن است برای مردم امروز یا چند قرن بعد از وفات شاعر چنین بنماید. اما قطعاً در زمان خود شاعر و در بین قران او غرابت و پیچیدگی کمتر بوده است، صرف‌نظر از این مسأله، از حیث اسلوب و معانی، ابوالعلاء بحق یکی از نوایغ و بدیع آفرینانی است که جهان ادب به خود دیده است^{۴۵}. البته اهتمام در خصوص اثبات صفت شاعری برای ابوالعلاء المعری از این روست که شاعر بودن به معنی دقیق آن، صاحب شعر و هنر را به اتخاذ شیوه‌های مختلف در ایراد مراد و معنی از قبیل استعمال مجاز^{۴۶} و انواع صناعات ادبی، فداکردن معنی برای رعایت زیبایی لفظ و وزن^{۴۷} به کنایه و اشاره سخن گفتن و ادا می‌نماید. به همین علت برای شاعر نه تنها در لفظ و قواعد دستوری زبان، بلکه در معانی هم مجوزهایی وجود دارد که برای غیر آن جایز نیست. به علاوه تفنّن و آفرینندگی در خصوص عناصر جدید خلاف عادت، تخیل و خیال‌پردازی^{۴۸}، ایراد سخنان تلخ یا شیرین از اوصاف شناخته شده شاعران بزرگ است و ابوالعلاء المعری هم از این قاعده مستثنی نیست.

۴- سبک ابوالعلاء المعری

با توجه به محتوای آثار باقیمانده از او، موضوع مهم در شیوه و سبک ابوالعلاء - که جای دقت فراوان دارد - پایبندی سخت شاعر در ذهن و درون خود به حقایق است که محصول عمری ایمان و تجربه اوست. اوج این پایبندی را در حیات مالا مال از زهد و صیانت نفس در برابر همه گواهان تاریخ نشان

۴۴. ر.ک. [۱۲]، ص ۷۹.

۴۵. این نکته را کثیری از منتقدان و محققان عرب و غیر عرب بیان داشته‌اند؛ [۱۶]

۴۶. ابوالعلاء از اینکه از طائفه شعر است بناچار باید که به ایراد مجاز و استعاره - که در نظر وی نوعی دروغ است - زبان بگشاید، خیلی راضی نیست و در این زمینه می‌گوید:

نعمالی الله فهو بسناخیر
قد اضطرت الی الکذب العقول
نقول علی المجاز وقد علمنا
بسان الامر لبس کما نسول

۴۷. ر.ک. [۱۷]

۴۸. اوج خیال پردازی ابوالعلاء در کتاب رساله الفقرا به نمایش گذاشته شده است.

داده است و اعتقاد به این حقایق را از لابه لای سخنانش نه به عنوان موضوعاتی مستقل، بلکه به صورت اشاراتی پراکنده بخوبی می‌توان دریافت. اما طرح، رد و تقبیح همان حقایقی که در جهان خارج و در عینیت جامعه به صورت واقعیات و عادات وارونه در آمده‌اند، با حضور گسترده و پررنگ در آثار او آن همه ایمان، پرهیز، شور و حال را کمرنگ نشان می‌دهد؛ این مسأله تصویری غیرواقعی از ایشان را می‌آفریند. بنابراین، می‌توان سبک او را در ایراد سخن سبک عادت ستیزی، سنت گریزی و واقع پردازی نامید. در اصل جوهرهٔ این واقع پردازی را حقایقی تشکیل می‌دهد که شاعر، به آن باور دارد. همین شیوه، انگیزه اصلی ستیزه جویی عوام و خواص با ابوالعلاء بوده است زیرا عادت موروثی چنان آرامشی در انسان ایجاد می‌کنند که اگر کسی این زنجیر را بگسلد، محققانه و واقع‌بینانه بیاندیشد؛ از تجدید دایمی فکر بیمی به خود راه ندهد؛ از بی‌تابی و اضطراب نگریزد، نه تنها در میان عوام بلکه در میان کثیری از خواص هم - که راهی جز تقلید نمی‌پویند - ارج و مقامی نخواهد داشت. اینک به نمونه‌هایی برای اثبات نظریهٔ مذکور توجه می‌کنیم.

۴-۱- امثال

الف. نمایش دو عنوان شعر و شاعری میان آثار ابوالعلاء نمونه‌ای آشکار در خصوص اشاره فوق است. چنان که گذشت او خود شاعری بزرگ است و هیچگاه منکر این هنر و صنعت خود نبوده است. علاقمند به شعر می‌باشد، زیرا دربارهٔ محاسن و معایب آن سخنان زیادی آورده است؛ گاهی به ذکر قواعد و اصول شعر به صورت جامع پرداخته است. به این ترتیب، ضمن بازشناساندن شعر نیکو از شعر نامرغوب، گاهی نوع رجز آن را بدترین نوع شعر به حساب می‌آورد^{۴۹}؛ اینها حقایقی است که در برگیرندهٔ خود، شخصیت، معتقدات و معنای او بوده است؛ اما توصیف همین حقایق حضور بسیار ضعیفی در آثار او دارد.

آنچه که به شکل برجسته‌ای در آثار او خودنمایی می‌کند، واقعیت شعر و شاعری است. واقعیتی موجود در جهان خارج که با تبدیل شدن به یک بیماری مزمن موجبات تکتب و گدایی شاعران را فراهم آورده است.

و ما شاعرًا وکم الاذئاب تلصص فی المدائح و السباب^{۵۰}

یعنی: و شاعران شما جز گرگان - درنده و دزد - نیستند، که بوسیله ابزار مدح، سب و هجو دزدی می‌نمایید.

و بیعت بالفلوس لکل خزی وجوه کالد نائیر الحسان^{۵۱}

یعنی: و چهره‌هایی مانند سگ‌های زیبا و درخشان، با تمام خفت و خواری در مقابل درهمی چند فروخته شدند.

۵۰. ر.ک. [۱۵]، ص ۱۶۵.

۴۹. ر.ک. [۱۵]

۵۱. ر.ک. [۱۵]، ج ۲، ص ۵۶۷.



و در «رسالة الغفران» چنین آورده است: «شیطان از بشارین برد می پرسد: تو کیستی؟ جواب می دهد: أنا فلان... من اهل حلب. کانت صناعتی الادب، اتقرب به الی الملوک، فبقول (الشیطان): بئس الصناعة... انها لمزلة القدم و کم اهلکت مثلك...»^{۵۲}.

همچنین در جای دیگر از همین کتاب می گوید: «والشعر کلام موزون... و کان اهل العاجلة يتقربون به الی الملوک و السادات»^{۵۳} و در جایی دیگر بیان می کند: «الشعر اذا جعل مکسباً، لم يترك للشاعر حسبا و ان کان لغير مکسب حسن (في الصفات و النسب»^{۵۴}) و همچنین می گوید: «و ما ادب الاقوام في کل بلدة الی المین الا معشر ادباء»^{۵۵} یعنی در هیچ مکان و آبادی، جز گروه ادبا مردم را به دروغ و دروغگویی دعوت نمی کنند.

اینها واقعیات رایج در بین مردم و مغایر با حقیقت ذهن شاعر است زیرا او خود شاعر و ادیب بزرگی است.

ب. نمونه دیگر، اعتقاد و ایمان راسخ شاعر به وجود جنّ و فرشتگان با توجه به نصّ و صراحت قرآن کریم است. او نه تنها وجود چنین موجوداتی را نفی نمی کند بلکه در مناسبتهای مختلف در آثار خود به آن اشاره کرده است. اما این اشارات - به عنوان حقایق در دل و ذهن شاعر - در سخن او به صورت انکار ظاهر شده اند. تعبیراتی مانند بیت زیر که دلالت بر ایمان و باور درونی شاعر دارد بسیار کم و نادرند:

لست انفی عن قدرة الله اشباح ضیاء بغير لحم و لادم^{۵۶}
یعنی: اگر خداوند موجوداتی با این اوصاف برای مقاصد خاصی بیافریند دلیلی برای نفی و رد آن نیست.

اما آنجا که این حقیقت به صورت واقعی و وارونه در میان مردم تثبیت و حتی دیوان شعری نیز برای جنیان ضبط و نقل شد این عمل مورد حمله و انتقاد شدید شاعر قرار گرفت و دیوانی را که «مرزبانی» از اشعار جنّ جمع آوری کرده است، هذیانی بیش به حساب نیاورد^{۵۷}. در مقابل چنین توهم های جا افتاده ای که آثار عملی و حسی هم برای آن قائل شده اند چنین می گوید:

قد عشت دهرأ طویلا ما علمت به حسایحس لجني و لاملك^{۵۸}
یعنی: زمان درازی عمر کرده ام، اما وجود جن و فرشته را - که محسوس باشد و منشأ اثر - احساس نکرده ام.

ما صح عندي ان ذات خلاخل تقفي من الجن الغواة بتابع^{۵۹}
یعنی: نزد من، این سخن: که زنان به دنبال خود جنیان اغواگر دارند، اعتباری ندارد.

۵۲. ر.ک. [۱۰]، ص ۱۸۸.

۵۳. ر.ک. [۱۸]

۵۴. ر.ک. [۱۵]، ص ۲۳. همچنین ادب در اینجا به معنی دعا: دعوت کردن می باشد.

۵۵. ر.ک. [۱۵]، ج ۲، ص ۴۸۸.

۵۶. ر.ک. [۱۵]، ج ۲، ص ۴۸۸.

۵۷. ر.ک. [۱۵]، ج ۲، ص ۱۴۲.

۵۸. ر.ک. [۱۵]، ص ۲۴۰.



ج. چنانچه معروف است از نظر گرایش مذهبی، ابوالعلاء مسلمانی سنّی است و این عقیده حقیقت ذهن شاعر را تشکیل می‌دهد. با این وجود گذشتن از حق اهل بیت و خانوادهٔ پیامبر - که در واقع مورد ستم و اجحاف دنیامداران به ظاهر سنّی مذهب قرار گرفته‌اند - برایش میسر نیست. این واقعیت تلخ را با تأثر و اندوه چنین بیان می‌کند:

یا اولاً فی الکفر، لم یک ثانیاً طال استتارک بالامام الزّابع
والشمر عندک فی الحسین موفق لما حماه من الفرات النّابع^{۶۰}

یعنی: ای کسی که در کفرورزی رتبه اول داری، پرده‌پوشی تو در حق امام رابع، امام علی(ع)، از حد فرزون شده است - شمر از نظر تو، آنگاه که حسین(ع) از آب خروشان فرات منع و محروم شد در راه توفیق گام نهاده است.

د. در موضوع دین و دینداری سبک شاعر این بوده است که خود را در مظان اتهام به کفر و الحاد قرار دهد. ابیات زیر حقیقت ذهن و ایمان باطنی شاعر را بر اساس سلوک عملی او، به وضوح بیان می‌کند:

حساب الذي سار عن دنياه مرتحلا وليس في كفة من دینه طرف
لاخير للمره الا خير آخره يبقى عليه فذاک العز والشرف^{۶۱}

یعنی: به خسران (ابدی) دچار می‌شود کسی که از دنیا رحلت می‌کند در حالیکه حامل سهم و نصیبی از دین خود نیست، برای انسان، جز خیر آخرتی که باقی می‌گذارد، خیری نیست، بنابراین فقط خیر آخرت موجب عزّت و شرف است.

ولا اظن جنان الخلد يدركها الامعاشر كانوا في التقى جهدا^{۶۲}

یعنی: گمان نمی‌کنم، خلدبرین را جز جهاد کنندگان در راه تزکیه و تقوای نفس درک کنند.

الدين هجر الفتى اللذات عن يسر في صحة و اقتدار منه ما عمرا^{۶۳}

یعنی: دین عبارت است از دوری و پرهیز انسان از لذائذ نفسانی با وجود تمکّن و بهره‌مندی از سلامت و قدرت، تا زمانی که زنده است.

الدين نصح الجيوب مقتراً مدى الليلي بعفة الحجز^{۶۴}

یعنی: دین مواظبت و مداومت امر در جوارح و جوانح برای حفظ عفاف و پاک دامنی در طول حیات است.

اما واقعیت وارون شده دین در آثار وی حضور بسیار برجسته‌ای دارد زیرا پیوسته، مورد استفاده و بهره‌برداری شیادان مایهٔ غفلت و جمود دینداران شده است، همانند ابیات زیر که مضامین قریب به آنها به وفور در آثار او موج می‌زند. از این رو قضاوتی غیر واقعی را از ناحیهٔ ناقدان بر می‌انگیزد.

والدين متجر مسيت فلذاک لا تلقيه في الاحياء الاكاسدا^{۶۵}

۶۰. ر.ک. [۱۵]، ج ۲، ص ۱۵۲.

۶۳. ر.ک. [۱۵]، ص ۵۰۲.

۶۵. ر.ک. [۱۵]، ص ۳۵۸.

۶۰. ر.ک. [۱۵]، ج ۲، ص ۱۴۲.

۶۲. ر.ک. [۱۵]، ص ۳۵۳.

۶۴. ر.ک. [۱۵]، ص ۶۲۵.



یعنی: دین تجارتخانه و بازار مردگان است، به همین سبب در میان زندگان بازار آن را کساد

می‌بینی.

وقد فتشت عن اصحاب دین لهم نسك و ليس لهم رياء
فالفيت البسهائم لاعقول تقيم لها الدليل و لاضياء
و اخوان الفطانة في اختيال كانهم لقوم انبياء
فاما هؤلاء فاهل مكسر و اما الاولون فاغبياء^{۶۶}

یعنی: دینداران را بررسی کردم؛ آنها را در دو گروه یافتم؛ گروهی صادق، دارای نسک و عبادت، بی‌ریا و ساده اما همچون چهارپایان بی بهره از عقلی که به مدد آن دلیل اقامه کنند و روشنایی یابند. دسته دیگر، عاقل اما اهل مکر و خدعه، چنان ظاهری آراسته‌اند که گویی در میان قوم از پیامبران و اولیای الهی‌اند، بنابراین اهل دین از دو گروه خارج نیستند، جاهل غبی یا زرنگ و خدعه‌گرند.

هفت الحنیفة والنصارى ما اهتدت و يهود حارت و المجوس مضلله
اشنان اهل الارض، ذو عقل بلا دین و آخر دین لا عقل له^{۶۷}

یعنی: حنیفیان، به گمراهی افتادند و نصرانیها راه نیافتند؛ یهودیها سرگردان ماندند و مجوس راه گم کردند. اهل زمین دو گروه شده‌اند، گروهی صاحب عقل، خدعه و بیدین و گروهی دیندار و بی‌عقل. در انتها لازم به یادآوری است که اگر مفهوم سبک بزرگانی چون ابوالعلاء المعری در میزان نقد ادبی، روانی و اجتماعی مورد بررسی دقیق قرار گیرد، ذخایر عظیم فکری و ادبی که بنا به دلایل گذشته غیرقابل استفاده و مهجور در گوشه‌ای افتاده‌اند، با ورود به صحنه، ارباب نظر و دقت را به تفکر و اندیشه وا می‌دارد به این ترتیب آنها را از مزاحمت ادب نیاموختگانی که برای توجیه بی‌سبالاتیها و کاستیهای اعتقادی خود این بزرگان محتشم را دستاویز خود قرار می‌دهند، می‌رهاند و باعث نجات آثار بزرگانی می‌شود که در حقیقت از دو سو مورد ستم و اجحاف تاریخ قرار گرفته‌اند.

۵- منابع

- [۱]. ابن جوزی؛ تلیس ابلیس؛ الطبعة الثانية؛ بیروت: عالم الکتاب؛ ۱۹۸۶م.
- [۲]. حموی، یاقوت؛ معجم الادباء، الجزء الثاني؛ الطبعة الثالثة؛ بیروت: دارالفکر؛ ۱۹۸۶ م؛ ص. ۱۲۶.
- [۳]. حسین، طه؛ ذکرى ابي العلاء؛ بیروت: دارالعلم للملایین؛ ص. ۲۸۲.
- [۴]. ابن کثیر؛ البداية و النهاية، المجلد السادس، الجزء الحادى عشر؛ بیروت: دارالکتب العلمیة؛ ۱۹۸۵ م؛ ص. ۷۸.
- [۵]. الطباخ الحلبي، محمد راغب؛ اعلام التבלاء بتاريخ حلب الشهباء، ج. ۱؛ الطبع الثانی؛ حلب: دارالقلم العربی؛ ۱۹۸۸ م؛ ص ۳۰۴.

- [۶]. حموی، یاقوت؛ معجم البلدان؛ المجلد الخامس؛ بیروت: دارصادر؛ ص ۶.
- [۷]. السبکی، عبدالوهاب؛ طبقات الشافعیة؛ الجزء الرابع؛ فیصل عیسی البابی الطلبي؛ دارالکتب العربیة؛ ص ۳۲۰.
- [۸]. مقدمه ابن خلدون؛ الطبعة المسبعة؛ بیروت: دارالقلم؛ ۱۹۸۹ م؛ ص ۵۷۷.
- [۹]. مع ابی العلاء فی سجنه؛ جلد دهم، مجموعہ آثار؛ الطبعة الثانية؛ الشركة العالمية للكتاب مکتبه المدرسه؛ ص ۳۳۹.
- [۱۰]. الرصافي، معروف؛ آراء ابی العلاء المعری؛ بغداد: مطبعة المعارف؛ ۱۹۵۵.
- [۱۱]. المعری، ابوالعلاء؛ رسالة الغفران؛ الطبعة الثانية؛ بیروت: دارمکتبة الهلال؛ ۱۹۸۶ م.
- [۱۲]. المعری، ابوالعلاء؛ دیوان سقط الزند؛ شرح و تعلیق ن. رضا؛ بیروت: ۱۹۸۷ م.
- [۱۳]. تامر، عارف؛ رسائل اخوان الصفا؛ جزء سوم، بیروت - پاریس: منشورات عویدات، ۱۹۹۵ م؛ ص ۲۴.
- [۱۴]. العقاد، عباس محمود؛ تصاید و مقطوعات؛ بیروت: دارالعودة، ۱۹۸۲ م؛ ص ۷.
- [۱۵]. المعری، ابوالعلاء؛ مقدمه دیوان لزومیات؛ ج. ۱؛ بیروت: داربیروت؛ ۱۹۸۳ م.
- [۱۶]. برلین، هنری؛ ابوالعلاء؛ ترجمه محمد الهاشمی به عربی؛ بغداد: مطبعة الحكومة؛ ۱۹۴۲؛ ص ۵۷.
- [۱۷]. ابن فقیه؛ الشعر و الشعراء، جزء الاول؛ بیروت: دارالثقافة؛ ص ۳۲.
- [۱۸]. الجندي، محمد سليم؛ الجامع فی اخبار ابی العلاء المعری و آثاره، ج. ۲؛ دمشق؛ ۱۹۶۳؛ ص ۷۲۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی